

برجسته کردن احتمالی خصوصیات کمتر آشنا و یا حتی نادیده گرفته شده آن است پیش از آن که یک بررسی کلی را قاعده‌سازی کنیم. برای مثال در این مورد، موضوع‌های زیادی در ارتباط با موضوع شراب وجود دارد که با گردآوری آن در مرکز توجه قرار می‌گیرند و اگر با آن‌ها روبرو می‌شدیم که در مجموعه تمام ابیات دیگر، در این جا و آن جا پراکنده شده‌اند شاید امکان نداشت آن قدر به آن‌ها توجه شود. در این جا تنها به یک نمونه آن اشاره می‌کنیم که فکر می‌کنیم از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا نشانگر فضای مداراگر و آشتی‌جویانه‌ای است که به طور شاخص اسلامی است اما با آن آشنایی چندانی نداریم و حتی چه بسا از آن بی‌خبریم. مقصود، اشاره به اعتقاد حافظ است که بر اساس آن هر کس مرتکب گناهی با شراب می‌شود می‌تواند به بخشش خداوندی اعتماد داشته باشد:

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند  
بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش  
بنابر این خداوند ناشکیبا نیست بلکه به ضعف‌های انسانی با دیده اغماض می‌نگرد. این اعتماد نه تنها از خود شاعر است بلکه آن را در قالب‌های مشابه، در مفاهیم دیگر و در زمانه‌های دیگر این دنیا می‌بینیم. در پایان این مقدمه به عنوان نمونه به ذکر برخی قطعات می‌پردازیم که در یک آداب‌نامه پارسی سده‌های میانه (دقیقاً در سده یازدهم میلادی) به شراب اختصاص دارد و در آن گذشته از امید به بخشش الهی بر مداراجویی انسان و دعوت به یک سازش خردمندانه میان وظایف دینی و لذات دنیوی تأکید می‌شود:

اما به حدیث شراب خوردن نگویم که شراب خور و نیز نتوانم گفتن که مخور  
که جوانان به قول کسی از جوانی بازنگردند. مرانیز بسیار گفتند (و نشنیدم)  
تا از بس پنجاه سال ایزد تعالی رحمت کرد و توفیق توبه ارزانی داشت. اما اگر

نخوری سود هر دو جهان با تو بود و هم خشنودی ایزد تعالی بیایی و هم از ملامت خلفان و از نهاد و سیرت بی‌عقلان و فعل‌های محال رسته باشی و نیز در کدخدایی بسیار توفیر باشد. وزین چند زوی اگر نه‌خوری دوست‌تر دارم و لکن جوانی و دائم که رفیقان بد نه‌گذارند که نخوری... پس اگر خوردی دل بر توبه‌دار و از ایزد تعالی توفیق توبه دهد و توبه نصح ارزانی دارد به فضل خویش پس به هر حال اگر نبید خور بیاید که بدانی که چون باید خورد از آن چه اگر ندانی خوردن زهرست و اگر بدانی خوردن پادزهرست و علی‌الحقیقه خود همه ماکولات مطعمه و مشرباً که خوری اگر اسراف کنی زهر گردد... اما آغاز سبکی خوردن نماز دیگر کن تا چون مست شوی درآمدی باشد و مردمان مستی تو نبینند... و اندر مجلس نقل و اسپرغم بسیار فرمای نهادن و مطربان خوش فرمای آوردن و تا نیند خوش نبود مهمان مکن که همه روز خود مردمان نان خورند، سبکی خوش و سماع خوش باید تا اگر در خوان و کاسه تقصیری افتد عیب‌خوان تو در آن پوشیده گردد. و نیز سبکی خوردن بزه است چون بزه‌خواهی کردن باری بزه بی‌مزه مکن، سبکی که خوری خوشترین خور و سماع که شنوی خوشترین شنو. و اگر حرامی کنی با کسی نیکو کن تا اگر اندر آن جهان مأخوذ باشی بدین جهان معیوب و مذموم نباشی.

(قابوس کیکاوس بن اسکندر)<sup>(۱)</sup>

1. Kay Kâ'us ibn ISKANDAR. Il libro dei consigli, a cure di R. Zipoli, Milano, 1981

تماشای حافظ از نگاه زنده‌یاد دکتر غلامحسین زرین‌کوب

# چهره‌ی شبیه به سیمای حافظ

ارشاد رضویان

آن چه خود از این کوچه زندان جست‌آم آشنایی با حافظ بوده است. آشنایی با او و محیط او، اگر حرف تازه‌ی و دید تازه‌ی در این کتاب بتوان یافت حاصل کوششی است که برای جست‌وجوی وی کرده‌ام از دیوان شعر او (از این کوچه زندان).

با این مقدمه، با چراغ معرفت استاد پژوهش قدم در راه شناخت کوچه زندان و ساکن آزاداندیش پراوازه‌اش (حافظ) می‌گذاریم تا با بررسی محیط پرورش، ویژگی‌های تاریخی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی وی به رمزوار شناخت او پی ببریم.

وجود امثال حافظ برخلاف دستور «تن» تنها با تحقیق در عوامل ثلاثه، محیط، نژاد و زمان تعبیر و توجیه نمی‌گردد. اگر چنین بود همه معاصران وی تحت تأثیر علل و اسباب «زندگی واحد» نبوغ خاص او را می‌یافتند. اما همان‌گونه که اجتماع بر فرد تأثیرگذار است، گاه ممکن است فردی هم پیدا شود که عامل و محرک اجتماع باشد.

روزگار حافظ

روزگار حافظ، روزگار فساد، دروغ و ریا بود. روزگاری که احوال عامه روی به فساد

اتفاق رای اهل نظر در نقد و تحلیل حافظ‌شناسی استاد فقید دکتر غلامحسین زرین‌کوب آن است که وی در خلال پژوهش عمیق خویش، به ترسیم چهره‌ی از حافظ پرداخته که شباهت بسیاری به سیمای واقعی شاعر دارد و آرایش و پیرایش افسانه‌پردازان و حافظ پژوهان مغرض در آن راه نیافته است. تبحر زرین‌کوب در پژوهش زمینه‌های عرفان، تصوف، تاریخ و نقد ادبی یاری‌رسان وی گشته تا پرده‌های ابهام‌آمیز و چندگانگی‌های بحث‌انگیز را کنار زند و سیمای حقیقی این شاعر نامی را نمودار سازد. جسارت و شهامتی که در این مخاطره از زرین‌کوب دیده می‌شود، در کمتر کسی می‌توان سراغ گرفت. او در مقدمه «از کوچه زندان» هدف خویش را چنین بیان می‌کند.

از کوچه زندان چه می‌جوییم؟ راه تازه‌ی به شناخت حافظ، جایی که در مسجد و خانقاه، ردپایی از وی باقی نمانده باشد. نشانش را از کوچه زندان شاید بتوان یافت. اما کسی که می‌گوید: «حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی، آن اندازه زرنگی دارد که در کوچه زندان هم خود را از چشم‌های کنجکاو بوالفضولان پنهان دارد.

...اگر جویندگان دیگر در مسجد و خانقاه او را گم کرده‌اند، آیا نمی‌توان در جست‌وجوی او به کوچه زندان نیز نومیدانه سرکشید؟ البته که می‌توان... اما

خشمناک از امیر، پدر را در اصفهان توقیف کردند و در قلعه‌ی محبوس و سپس کور ساختند. حافظ از فرجام این پیر که به دست نورچشم خویش، از نور چشم خویش محروم گشته بود در تأثر و حیرت فرو رفت. اما از سقوط وی دلخوش بود.

ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند / وز می جهان پر است و بت میگسار هم  
رندی که به نام شاهشجاع در شیراز بر جای پدر (محتسب) نشست، بساط ریا و تعصب وی را در هم نوردید و یک چند مایه شوق و علاقه حافظ را فراهم ساخت. اما کشمکش‌هایی که بین وی و کسانش درمی‌گرفت پایه‌های قدرت او را در خون فرو برد و حافظ که نظاره‌گر این اوضاع بود، روی از دربار گرداند و به عشق و بی‌خودی روزافزون خویش دل سپرد. شاهشجاع رفتاری همراه با احترام و توأم با بدبینی با وی داشت. یک بار او را به تهمت آن‌که در باب رستاخیز شک کرده، تهدید کرد اما با این وصف، زندگی حافظ در دوران شاهشجاع آمیخته با آرامش و درس و بحث و عشق و رندی بود. پس از شاهشجاع، برادرزادگانش، شاه‌یحیی و شاه‌منصور، نیز در دوران کوتاه امارت خویش یک چند تکیه‌گاه شاعر شدند و کار دیوانی خویش را نیز به او رجوع دادند. وزیران و محتسبان نیز ارتباط مستمر و پیوندی قوی با این شاعر نامی داشتند: قوام‌الدین حسن (وزیر شاه‌ابواسحق)، برهان‌الدین فتح‌الله (وزیر امیرمبارز)، قوام‌الدین صاحب‌عیار (وزیر شاهشجاع)، جلال‌الدین توران‌شاه (وزیر شاهشجاع). علاوه بر این آوازه پرطنین حافظ که از مرزهای ایران نیز فراتر رفته بود، صاحبان بلاد و شاهان کشورها و سلطنت‌های دیگر را نیز به نصیحت و ملاقاتش علاقه‌مند گرداند. با وجود توجه خاص درباریان و حکم‌فرمایان، بی‌نیازی و بلندنظری حافظ مانع از آن می‌شد که او به یکباره عمر خود را در خدمت اربابان بی‌مروت خرج کند. او نه مثل

داشت و اخلاق اشراف، از مذهب منسوخ به سوی مذهب مختار می‌گرایید، وحشت و بدگمانی به همه چیز چیره بود و بیداد و خشونت در هیچ جا ایمنی باقی نگذاشته بود. شیراز در دست قدرت‌شاهی عشرت‌طلب و عیاش، دوران به ظاهر آرام اما خواب‌آلود و بی‌خیال را سپری می‌کرد. در شهر رندان، عیاران و پهلوانانی بودند که به لهجه شیرازی و کلو، خوانده می‌شدند. این گروه نبض اداره امور را در دست داشتند و وجودشان دهن‌کجی به حکومت بود و هر چند دستشان آلوده به قتل و غارت بود، اما بی‌باکی و بی‌تعلقی‌شان به نام و ننگ و دلبستگی‌های دنیوی و اخروی و کوشش آنان برای رسیدن به مقصود، دست‌مایه‌ی برای الگوسازی عارفانه در نزد مردم بود. شاه از آن‌ها بیم داشت و گاه از سوی ایشان آشکارا مورد تهدید واقع می‌شد.

سراسر شهر پُر بود از خانه‌های عیش و عشرت که «بیت‌اللطیف» خوانده می‌شد. علاوه بر این طبیعت سرسبز و پر نشاط شیراز با درختان میوه، گل‌گشت‌ها، تفرج‌گاه‌ها، پای جهانگردان را به این دیار زیبا می‌کشاند. هر چند سیمای شهر گناه‌آلود و آکنده از فساد بود، رنگ مذهبی نیز بر چهره شهر دیده می‌شد. هیچ کجا قرآن را به زیبایی شیراز نمی‌خواندند و مساجد و مجالس و عظم همه جا دایر بود.

شیراز بواسحاقی در این روزگار، شاهد جنب‌وجوش شاعری جوان بود به نام شمس‌الدین محمد که بعدها خواجه حافظ خوانده شد. عنوان خواجه‌ی حاکی از مال و ثروت خاندانش بود و لقب حافظ نیز از آن جهت بود که او قرآن را از برمی‌خواند با چارده روایت. از آن‌جا که سخنانش بر قرآن و حدیث موافق می‌آمد، او را شمس‌الدین محمدصادق می‌خواندند. اهل سوز و گریه و شب‌زنده‌داری بود و در شعرش نیز اشارت‌های بسیاری حکایت از آن دارد که اوقاتی را در مدرسه به پای کسب دانش

**دیوان حافظ را پس از او گرد می‌آورند  
و البته آن‌چه را یافته‌اند و یا آن‌چه را خواسته‌اند  
و پسندیده‌اند در آن میان وارد کرده‌اند  
دیوان حاوی انواع قصیده، قطعه، مثنوی، رباعی و غزل است  
قصاید او پنج شش‌تایی بیشتر نیست  
که مدح پادشاهان و نام‌آوران عصر است**

یک زاهد که دایم از صحبت حکام بگریزد و نه مثل یک ستایشگر بود که پیوسته به دامن ممدوحان بیایوزد.

وقتی که سپاه پرهیبت تیمور به شیراز پا نهاد تا قدرت آل مظفر را به پایان رساند، یا حافظ در قید حیات نبود و یا اگر بود در سال‌های آخر زندگانی به سر می‌برد. حکایت ملاقات او و تیمور بیانگر فقر شاعر پیر در روزگار پایانی عمر است. در حالی که همسر و فرزندش را به دست غارتگر مرگ سپرده و تنها و بی‌کس و زنده‌پوش روزگار پرملال ببری را سپری می‌کند و در این تنهایی جان می‌سپارد (۲-۷۹۱ ه.ق)

دیوان حافظ را پس از او گرد می‌آورند و البته آن‌چه را یافته‌اند و یا آن‌چه را خواسته‌اند و پسندیده‌اند در آن میان وارد کرده‌اند. دیوان حاوی انواع قصیده، قطعه، مثنوی، رباعی و غزل است. قصاید او پنج شش‌تایی بیشتر نیست که مدح پادشاهان و نام‌آوران عصر است. شیوه او در این قصاید یادآور شیوه ظهیرفاریابی و کمال اصفهانی است. قطعات هم بیشتر ماده تاریخ است و گاه انتقاد یا نصیحت. رباعیات نیز غالباً به همان شیوه رباعیات خیام است یا همان مضامین و همان لطف بیان. حافظ در طی چند قطعه کوتاه مثنوی که دارد تمرین خوبی در تتبع سبک نظامی کرده است. هم در ساقی‌نامه و هم در آن‌چه خطاب به آهوی وحشی دارد، لحن پرشکوه نظامی با بیان شوخ و شیرین سعدی جلوه یافته است. با این همه آن‌چه مایه شهرت و مزیت اوست، غزل است؛ خلاصه غزل‌های عارفانه، غزل‌های لطیف، صاف، تراش‌خورده و جلا یافته

سپرده است. وی در شیراز به شادی و سرخوشی می‌زیست. نسیم مصلی و آب رکن‌آباد خاطر او را - که جویای خلوت و تفکر بود - به خود مشغول می‌داشت. در زمانه خود از آسایشی بهره می‌برد و از همین رو به شیراز عشق می‌ورزید و سخت پای‌بند این شهر بود و این پای‌بندی تا پایان عمر همراهش بود. دلبستگی به خانواده و شاید عشق‌های ناشناخته جوانی از یک سو و اشتغال به کتاب و مطالعه از سوی دیگر، دلایل این پای‌بندی محسوب می‌شود.

آرامش و ایمنی دوران بواسحاقی، دولت مستعجل بود و پادشاه عیاش جوان، به هنگام حمله امیرمبارزالدین و فرزندانش به فارس، با خون خویش کفاره عشرت‌جویی‌هایش را داد و دولت امیرمبارزال مظفر مثل کابوسی بر شهر رندان سایه افکند. دوران نظم و سختگیری و تظاهرگرایی زاهدانه آغاز شد. با این وجود، باطن گناه‌آلود و عیاش‌های نهانی همچنان به قوت خویش باقی بود و حتی امیرزاهدانمان نیز از آن بی‌بهره نبود. آن‌چه مشهود بود ریای آشکار مردمی بود که دایم در میان مسجد و خرابات در نوسان بودند. خشونت و سختگیری امیرمبارز در مذاق رندآزاداندیشی چون حافظ، در فساد بی‌حد و قیدی غوطه‌ور می‌نمود. در دنیایی که جاهل دولتیاری باشد و عالم بی‌دولت، چه اعتباری به شیخ هست که ریا می‌کند و حاجی به خدا و خانه او سوگند دروغ یاد می‌کند. حافظ به هر مناسبتی که دست می‌داد با طنز و کنایه از اوضاع روزگار و از محتسب (امیرمبارز) خرده می‌گرفت. سرانجام پسران ناراضی و

که در آن گاه اوضاع زمان منعکس است و گاه احوال و سرگذشت شاعر. اگر چه وی در این غزل‌ها سعدی و خواجو را استاد و سرمشق خویش خوانده اما کسی که با غزل فارسی آشنایی دارد می‌داند که خود او طرح‌نویس در سخن افکنده است. حافظ به اهمیت الهام و جنبهٔ ربانی و آسمانی شعرش اشاره می‌کند:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن، خدادادست این لطف خداداد، او را به ابداع و ایجاد می‌خواند و به هیچان می‌آورد و متوجه معانی و لطایف اشیا می‌کند. وجودش را از سکر و نشانی توصیف‌ناپذیر و ناشناختنی می‌آکند و در نظام وجود و بدایع آن واردش می‌سازد. حافظ با وجود این منبع الهام، ضرورت تهذیب و اصلاح شعر را از نظر دور نمی‌دارد. شعری عرضه می‌دارد پیراسته و اصلاح شده. منبع عمدهٔ اندیشه‌های حافظ، غیر از دل حساس و ذوق آفرینندهٔ خویش، مطالعهٔ کتاب است. لطف بیان و ایجاز و ابهام را از قرآن و تفاسیر آن آموخته و باریک‌اندیشی و دقت‌نظر را از آثار حکما، متکلمان، در شعر او آثار آشنایی با اشعار شاعرانی چون خیام، سعدی، خاقانی، نظامی، سنایی، عراقی، مولوی و کتاب‌ها و داستان‌هایی چون شاهنامه، کیمیای سعادت، کلیله و دمنه، قصهٔ گریهٔ زاهد، خسرو شیرین، لیلی و مجنون، منطق‌الطیر عطار، دیوان شمس و مثنوی معنوی دیده می‌شود و همچنین سیر و تتبع در دیوان‌های شعرای عرب او را به مهارت در آوردن متمعن تجهیز کرده است. این مطالعات گستردهٔ زمانی که با ذوق و قریحه و استعداد سرشار او پیوند می‌خورد، شور و هیجان خاصی می‌یابد. مناسبت وزن و آهنگ غزل‌ها حساب شده است و تناسب معانی و افکار آن‌ها لطف و روشنی را چند برابر می‌کند. حافظ گاه کتابخانه‌یی را در بیتی خلاصه می‌کند و این ویژگی یکتای شعراوست.

صنعت عمدهٔ مورد استعمال حافظ ابهام است. دلیل به کارگیری سخنان و اندیشه‌های دو پهلو، از ویژگی عصر او ناشی می‌شود. شوخی و ظرافت در بعضی موارد از مختصات بیان اوست. در گفت‌وگو با معشوق این بذله‌گویی با نوعی حاضر جوابی همراه است. تنوع و تکرار دو خاصیت مهم شعر حافظ است. از این دو امر، مضافاً، تکرار بیشتر مربوط به اندیشه‌های ثابت است، مانند: بی‌بقایی عمر، ناپایداری جهان و ضرورت گامجویی و... زیبایی شعر او مربوط به تنوع دادن به این اندیشه‌های ثابت است.

یکی از ویژگی‌های بارز شعر حافظ به کارگیری الفاظ و کنایات محاوره‌یی است. او این الفاظ را طوری با زیبایی و لطف آمیخته است که خواننده، سادگی و ابتذال آن‌ها را فراموش می‌کند. از این رو به تحقیق باید حافظ را پایه‌گذار سبک هندی دانست. او بعد از قرن‌ها شعر را از حلقهٔ ادبا و مجمع علما به مجلس بازاریان و محفل رندان کشانید تا به آن‌ها نیز چاشنی محبت را بچشانند.

جهان‌بینی حافظ که بر عرفان نظری - عرفان اهل علم - تکیه دارد، مکتب انسانیت و اخلاق است. او مانند هر عارف دل‌آگاه، سرچشمهٔ معرفت واقعی را دل می‌داند. رسیدن به این دنیای ماورای حس و راه‌یافتن به عالم باطن نیازمند از خودبی‌خود شدن در نفی خودی و خودگرایی است. قلب عارف جام جهان‌نماست و آن چه در این آیینه صافی جلوهٔ واقعی دارد عکس معشوق است. حافظ وجود عالم را وجود خدا ادراک می‌کند نه مانند فلاسفه وجود خدا را از وجود عالم.

در جهان‌بینی حافظ که از چارچوبهٔ عرفان و دنیای اسلام بیرون نیست، عشق حلقهٔ اتصال به خدا، دل به جام و آیینه، معرفت به شراب، جهان به خرابات و خدا به محبوب و معشوق تعبیر می‌شود. حافظ و فهم جان‌بینی او فقط در صورتی ممکن است که مفهوم رمزها و استعاره‌هایی که در این بیان آکنده از ابهام و مجاز است، چنانکه باید - دریافت شود. این اشارات پیش از حافظ هم سابقه داشته است. چشم و لب و رخ و زلف و خط و خال، شراب، شاهد و شمع، جام و خرابات در نزد هر عارف معنایی و رای ظاهر دارند.

کشمکش در کلام حافظ از تنازع بین عقل و عشق ناشی است. این کشمکش یکی از ویژگی‌های روح شاعرانهٔ حافظ است. عشق برای او ندای آسمانی است که او را به

دنیای ماورای حس دعوت می‌کند. این شوق وصال او را از وابستگی‌های مادی می‌رهاند. حافظ در قبول ارزش عقل و پیروی از رسم و روش، شکی عمیق در مصلحت‌اندیشی و سودجویی داعیه‌داران شهر و عقل‌های سودجو دارد. این جاست که از حلقهٔ اهل مدرسه (حکما) و اهل خانقاه (زهاده) بیرون می‌شود و پا به کوچک رندان می‌نهد در آن، آرامش و صفایی را که در مدرسه و خانقاه گم کرده بود، در دیرمغان و البته در نسخهٔ عشق باز می‌یابد.

دنیای حافظ همانند دنیای خیام در حال ویرانی و بی‌ثباتی است. نه در تبسم گل نشان وفا هست نه در نالهٔ بلبل آهنگ امید. انسان هم بر لب بحر فناست و تا چشم برهم زده است درون ورطه افتاده است. تنها در این میان عشق و بی‌تعلقی است که نجاتگر است. عشقی که صدای حافظ را هنوز از پس قرن‌ها منعکس می‌سازد و در اندیشه‌اش تمام انسانیت را خلاصه می‌کند.

آمیختگی تجارب شخصی و غوطه خوردن در اندیشه‌های بزرگان اهل حکمت و عرفان در باب عشق و مطالعهٔ ادبیات ایران از سعدی و مولوی و عطار و عراقی و سنایی و... این گوهر هستی را به او نشان داده و درخشندگی‌اش را به اوج رسانده است. نزد حافظ عشق به هر صورت که هست مایهٔ کمال انسانی است چرا که او را از خود جدا می‌سازد و با معشوق پیوند روحانی می‌دهد. حافظ می‌کوشد تا نشان دهد عشق انسانی (مجازی) هم رنگ و بوی عشق الهی دارد و اگر دوگانگی در شعر او میان عشق مجازی و حقیقی مشهود است از آن جهت است که وی مجاز را پلی برای رسیدن به حقیقت می‌داند و به این سبب است که عشق در کلام او از مظاهر حسن ظاهری به دنیای روحانی نفوذ می‌کند.

سختی راه عشق نیز از جهت توجه به مسأله خودی است. عشق بی‌خودی را می‌طلبید تا وصال روحانی حاصل گردد. این وصل دوامی ندارد و مدام بانگی که از دنیای تعلقات می‌آید، عاشق را به دنیای خویش می‌خواند و وادارش می‌کند که از عشق و معشوق به نزد خود بازگردد. در این لحظه پی به دشواری راه می‌برد. این عشق امانتی است الهی که جنبهٔ لایتنامی وجود انسان را از آن چه متناهی است جدا می‌سازد و به آن بقای سرمدی می‌بخشد.

استاد زرین‌کوب وجود این جهان‌بینی را دلیل جاودانگی کلام حافظ می‌داند و در کتاب نقد ادبی در معرفی ادبیات چنین سخن می‌گوید:

بین ایلید هومر و شاهنامهٔ فردوسی و بهشت گمشدهٔ میلتن و کمندی‌الهی دانته و غزل حافظ و آثار شکسپیر و اشعار هوگو و آثار تاگور و داستان‌های داستایوسکی شباهت و قرابتی تمام در کار است و در بسیاری اوصاف و احوال مشابهت و مشارکت دارند و به نظر می‌آید از جنس واحدی هستند... این امر مشترک، همان حقیقت و جوهری است که از آن به ادبیات تعبیر می‌شود. ادبیات عبارت است از آن گونهٔ سخنانی که از حد سخنان عادی برتر و والاتر بوده است و مردم آن سخنان را در خور ضبط و نقل دانسته‌اند و از خواندن و شنیدن آن‌ها دگرگونه گشته‌اند و احساس غم و شادی یا لذت و الم کرده‌اند و این سخنان به ناچار با سخنان عادی و مکرر تفاوت دارد.

فهرست منابع، تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

۱. از کوچک رندان
۲. نقد ادبی
۳. نقش بر آب
۴. با کاروان حله
۵. شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب
۶. یادداشت‌ها و اندیشه‌ها
۷. ارزش میراث صوفیه
۸. یادنامهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب